



آیت الله قرهی مطرح کرد؛ علت واقعه کربلا نبود اعتقاد به باطن دین بود

آیت الله قرهی گفت: علت واقعه کربلا، باور نداشتن این است که ما امتیم و نیاز به امام داریم و اینکه امام، اس و اساس دین است اگر انسان، بدون امام باشد، نماز، روزه، خمس، زکات، حج و ... هیچ سودی ندارد.

آیت الله قرهی گفت: علت واقعه کربلا، باور نداشتن این است که ما امتیم و نیاز به امام داریم و اینکه امام، اس و اساس دین است اگر انسان، بدون امام باشد، نماز، روزه، خمس، زکات، حج و ... هیچ سودی ندارد.

به گزارش خبرگزاری مهر، سخنرانی آیت الله قرهی در شب سوم ماه محرم که در حسینیه القائم منتظر(عج) بیان شده در پی می آید.

در جلسه گذشته دو روایت بسیار عجیب را بیان کردیم، یکی اینکه بیان فرمودند: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ، الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْحَجُّ وَالصَّوْمُ وَالْوَلَايَةُ قَالَ زُرَّارَةُ فَأَيُّ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُهُنَّ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَلَايَةُ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ وَالْوَلَايَةُ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ» [۱]. بیان کردیم که این مفتاح چیست و این که بدون ولایت الهیه، هیچ چیز معنا ندارد.

روایت دیگر که بسیار عجیب تر از روایت اولی بود، ذیل آیه شریفه ۳۳ سوره مبارکه اعراف بود که پروردگار عالم در آن آیه شریفه فرمودند: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ» خداوند در قرآن کریم اوامر و نواهی دارد و در یکی از اینها به حبیبش امر فرمود که بگو: پروردگار عالم، فواحش و زشتیها و پلشتیها را حرام کرده است، و اینها دارای ظاهر و باطن هستند که خداوند هر دو را حرام کرده است. از حضرت سؤال شد: معنای این ظاهر و باطن چیست؟ حضرت فرمودند: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ» [۲] قرآن یک ظاهر دارد و یک باطن که بیان کردیم در بعضی از روایات بیان می کند: قرآن هفت ظاهر و هفتاد بطن دارد.

فرمودند: «فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ» هر چه در قرآن، حرام بیان شده، ظاهر است. اما باطن چیست؟ «وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ» عجیب است، باطن حرام و فواحش، ائمه جور هستند. معلوم است وقتی امام و والی الهی، طوری است که دلیل و برهان بر نماز و روزه و حج و زکات و ... است؛ لذا اگر والی، غیرالهی و ائمه ظلم و جور باشد، مردم هم مانند زمان اباعبدالله و قضایای کربلا می شوند که زمینه را برای چنین حادثه ای فراهم می کنند، چون بیان شده است: «التَّاسِ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ». بعد فرمودند: در حلال هم همین طور است، «وَجَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ» و آنچه خدا در قرآن، حلال کرده، ظاهر است و باطن آن، ائمه حق هستند.

لذا امیرالمؤمنین(ع) بیان فرمودند: «الْإِمَامَةُ نِظَامُ الْأَمَّةِ» [۳]، امامت است که اس و اساس امت را درست می کند و امت، الهی می شود. اما اگر این طور نشد، گرفتاری به وجود می آید و عنوان امام، مانند نخی است که تمام این حلقه های عبادی و انسانی را در وجود خودش دارد و همان طور که در جلسه گذشته بیان کردم، اگر امام نباشد، عبادت معنا ندارد!

طوری می شود که افرادی مانند وهابیون ملعون، حتی نماز ظاهری شما، نکاح و تمام مطالب عبادی شما را هم به سخره می گیرند و کسی هم چیزی نمی گوید! مانند معاویه که نماز جمعه را چهارشنبه خواند ...؛ یعنی اگر ائمه حقی نباشد، نه تنها عبادت، باطن ندارد؛ بلکه ظاهر عبادت هم از بین می رود.

امام، عامل پیوند و اتصال امت

مولی الموالی، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب(ع) فرمودند: «مَكَانُ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَزَرِ يَجْمَعُهُ وَ يَضُمُّهُ فَإِنْ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَزَرُ وَ دَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَا فَبِرَهْ أَبَدًا» [۴] حال امام، حال مکان معین است که مثل آن نخ تسبیحی است که همه امت را پیوند و اتصال می دهد و رشته ای بسیار محکم است.

کما این که ذیل آیه شریفه «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» [۵]، حضرت صادق القول والفعل(ع) فرمودند: «نحن حبل الله المتين» ما حبل خدا هستیم، آن حبلی که همه مطالب را می داند. «متین» هم معانی مختلفی دارد که یکی از معانی آن این است که ما می دانیم چگونه و به زیبایی، اعتصام به وجود بیاوریم.

حضرت فرمودند: اگر این رشته از هم گسسته شود، مهره ها از بین می روند و هر کدام به يك طرف می افتند، «تَفَرَّقَ الْخَزَرُ وَ

دَهَب» و دیگر هیچ موقع نمی‌شود آن‌ها را درست کرد و اتصال داد، «ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِع بِحَذَا فَبِرَهْ أَبَدًا».

سلیم بن قیس نکته جالبی را بیان می‌کند، می‌گوید: سلمان محمدی(ع) بیان فرمودند: بدانید بعد از گسسته شدن این پیمان الهی، یعنی همان که فرمود: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...»، تفرقه به وجود آمد و کار تمام شد، «و یوم البشارة علی الیهود و یوم الحزن الی الظهور القائم علی الاسلام» و آن روز، روز بشارت برای یهود بود، یعنی وقتی که سقیفه تشکیل شد، یهود فهمید اعتصام تمام شد.

لذا حضرت فرمودند: وقتی به امامت چنگ زده نشود، مثل وجود امام، مانند نخی است که همه این‌ها را دور هم جمع می‌کند، اما اگر از بین برود، این مهره‌ها پخش می‌شوند و دیگر جمع نمی‌شوند، «ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِع بِحَذَا فَبِرَهْ أَبَدًا». پس باور به این که اگر امام باشد، دین هست، و الا ظاهر دین است و بعد به جایی می‌رسد که اگر بتوانند همان ظاهر دین را هم از بین می‌برند و اگر نتوانند، فقط اکتفای به ظاهر می‌کنند و بعد از اکتفای به ظاهر، تحریف در دین می‌کنند و حال دین را عوض می‌کنند.

بنده ان شاء الله با مستندات خودشان، بیان خواهم کرد که در انجیلی که اخیراً طراحی شده، یهود نقش داشته است؛ یعنی این دین الهی را تحریف کردند - قبلاً هم بیان کردم که به عبارات قرآن دقت کنید، گذرا رد نشوید، پروردگار عالم هیچ‌گاه کلیمی و مسیحی نفرموده، بلکه یهود و نصارا فرموده است - آیا اطلاع دارید که مادر پاپ جدید، یهودی است؟! و دیگر مسائلی که ان شاء الله بیان خواهم کرد و همه نشان از نفوذ یهود در ادیان دارد.

امام، دنیا و آخرت نیکو

یک دلیل مهم دیگر این است که امامت فقط برای عمران اخیری نیست، دنیای بدون امام هم دنیای خون، دنیای زشتی‌ها، غارت، جنایت و ناامنی‌هاست. بارها بیان کردم که می‌گویند: در زمان ظهور مولایمان، یک دختر زیبا رو از یمن تا شامات (یعنی سوریه و فلسطین اشغالی و مقداری از مصر و لبنان) می‌رود و بر می‌گردد، اما کسی، یک نگاه چپ به او نمی‌کند. دلیل چیست؟ امنیت است، یعنی با وجود امام، امنیت اجتماعی هم به وجود می‌آید. بارها و بارها شنیده‌اید که در آن زمان، زکات‌دهنده زیاد است، اما دیگر زکات گیرنده، یا نیست، یا خیلی کم است، یعنی امنیت اقتصادی است، فقر و دزدی و قتل و غارتی نیست و لذا از تمام جهات امنیت است.

در فرمایشات ثامن الحجج، آقا علی بن موسی الرضا(ع) در اصول کافی است که فرمودند: «إِنَّ الْإِمَامَةَ زَمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ» [۶]. مأمون، تمام سران لشکر و مقامات کشوری خودش را جمع کرد، او می‌خواست بگوید: بدانید، من اول از همه، غیر از ولایت عهدی، خلافت را نیز می‌خواهم به علی بن موسی الرضا(ع) واگذار کنم. حضرت جواب دندان‌شکنی به او دادند و فرمودند: اولاً اگر من ناحیه الله، متعلق به تو بوده است، حق نداری آن چیزی را که خدا به تو داده، به دیگری بدهی، اما اگر متعلق به تو نبوده، تو اشتباه کردی این را به دست گرفتی! بعد حضرت فرمودند: تو باید خلافت را کنار بگذاری و بدانی امام، حقیقت است. اصلاً این هم یک نکته خوب است، دقت کنید، خلافت، زیر مجموعه امامت است؛ یعنی خلیفه الله بودن، فی‌ذاته در امام، موجود است.

در مثال مناقشه نیست، وقتی می‌گویید: انسان، معلوم است، دست هم زیرمجموعه انسان است، در این بدن، دست هم هست، پا هم هست و ... اصلاً خود خلافت، یعنی حاکمیت خلیفه الله بر انسان‌ها «اَئِی جَاعِل فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً»، که این، فی‌ذاته در امام است و لذا خلافت، جزئی از امامت است، نه همه حقیقت امامت. چون امام، تجلی‌گاه اسماء و صفات پروردگار عالم است - تمام اسماء و صفات خدا، نازل‌اش در امام است - لذا خودشان فرمودند: ما را خدا نگوید! اما هر چه دیگر بگویید، کم است. چه صفت نیکی است که حضرات معصومین نداشته باشند؟! لذا حضرت فرمودند: بدانید امامت، زمام دین است؛ یعنی اصلاً دین، بدون امامت معنا ندارد و نظام المسلمین، رشته پیونددهنده مسلمان‌ها، امام است.

من یک نکته‌ای را بیان کردم که انسان وقتی زمان حضرت حجت(عج) را می‌بیند و وضعیت دنیا را در آن زمان مشاهده کند، می‌گوید: اگر از روز نخست در حکومت امام بودیم، چه مطالب عالی‌ای برای دنیای ما داشت. لذا به آن کسانی که باعث شدند امامت از روز نخست، حاکمیت نداشته باشد، لعن و نفرین می‌کنند. «نظام المسلمین و صلاح الدنیا» همه مطالب دنیا، اصلاح و آبادانی دنیا، همه به دست امام است. لذا با امام است که امنیت است. بارها بیان کردم که این دردناک است که ما با هم زندگی می‌کنیم، اما نعوذ بالله از گرگ‌ها بدتریم، چون به هم اعتماد نداریم.

دوربین مدار بسته، گاو صندوق‌های الکترونیکی، قفل‌های آن‌چنانی و ... یعنی چه؟ یعنی کارمان به جایی رسیده که اعتماد به هم نداریم، کنار هم می‌نشینیم، با هم معامله می‌کنیم اما به هم اعتماد نداریم. اس و اساس حیات انسانی، اعتماد است. اگر اعتماد از انسان گرفته بشود، همه چیز از انسان گرفته شده، چرا؟ چون اعتماد که گرفته شود، امنیت گرفته می‌شود. اگر امنیت گرفته

شود، دیگر به درد نمی‌خورد لذا فرمودند «و صلاح الدنيا» و آبادانی دنیا به امام است، «و عز المؤمنین» با امام است که مؤمنین عزیز می‌شوند. یعنی معیارها عوض می‌شود و وقتی این حال شد، واقعاً امامت معنا پیدا می‌کند.

هشدار پیامبر اکرم برای روزی که هیبت مسلمین شکسته می‌شود

لذا مسلمان‌ها هم نفهمیدند که باید حول امامت باشند و این امامت را بعنوان اُس و اساس قرار بدهند. چون وقتی امام هست، عزت مؤمنین است. اگر امام نباشد، هیبت مؤمنین و هیبت اسلام هم از بین می‌رود. روایتی در این زمینه بیان شده که روایت خیلی عجیبی است. وجود مقدس پیامبر اکرم، محمد مصطفی(ص) این روایت شریفه را نقل می‌کنند. حضرت فرمودند: «يُوشِكُ الْأُمَمُ تَدَاعِي عَلَيْكُمْ تَدَاعَى الْأَكَلَةِ عَلَي قُصْعَتِهَا» [۷] زود باشد که دیگران بر شما هجوم می‌آورند، مثل گرسنگانی که یک ظرف غذا جلوی آن‌ها بگذارد.

یک کسی بلند شد و سؤال کرد، «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: مِنْ قَلَّةٍ تَحْنُ يَوْمَئِذٍ؟»، ما آن روز کم هستیم و به همین خاطر به ما حمله می‌کنند؟ «قَالَ: بَلْ أَنْتُمْ كَثِيرٌ»، حضرت فرمودند: اتفاقاً شما زیاد هم هستید! تعجب کردند و با خود گفتند: عجباً! چطور می‌شود این‌گونه به ما حمله کنند، در حالی که زیاد هم هستیم؟! لذا حضرت ادامه داده و فرمودند: «و لَكُمْ غَنَاءٌ كَغَنَاءِ السَّيْلِ»، اولاً حال شما، حال پراکندگی است و مانند حباب می‌ماند که زود می‌ترکد و از بین می‌رود. مانند کف روی آب می‌ماند که وقتی سیلی بیاید بر روی آب می‌ماند و بعد سریع رد می‌شود.

آن‌ها هنوز متعجب بودند که تازه پیامبر(ص)، قضیه را سخت‌تر هم کردند و فرمودند: «و لِيَنْزِعَنَّ اللَّهُ مِنْ عَذُوكُمُ الْمَهَابَةَ مِنْهُمْ»، خود خدا ابهت را از مابین شما مسلمین برمی‌دارد و دشمن دیگر از شما نمی‌ترسد؛ یعنی ابهتی در مقابل دشمن ندارید. «و لِيَقْذِفَنَّ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ!»، شما قبلاً طوری ابهت داشتید که دشمن از شما می‌ترسید. طوری که می‌گویند: خود پیامبر عظیم‌الشأن(ص)، چنان ابهتی داشتند که بعضی‌ها که محضر پیامبر(ص) می‌آمدند، می‌لرزیدند و پیامبر(ص) به آن‌ها می‌فرمود: من هم مثل شما هستم، هیچ نگران نباشید و این‌چنین آن‌ها را آرام می‌کرد.

ماجرای ملاقات سفیر بریتانیای کبیر با میرزای بزرگ شیرازی

در تاریخ باز چنین مطالبی داریم، از جمله میرزای بزرگ شیرازیکه وقتی فتوای تحریم تنباکو را داد، حتی کار به داخل کاه شاه در ایران هم کشیده شد و همسر شاه قلیان را شکاند. وقتی میرزا این خبر را شنید، گریه کرد. گفتند: آقا! ما می‌خواهیم خبر خوشایند به شما بدهیم، شما گریه می‌کنید؟! فرمود: دشمن فهمید. این مطلب، تیزبینی میرزا را می‌رساند. گفتند: دشمن چه چیزی را فهمید. فرمود: فهمید که مرجعیت، کارش تا کجا پیش می‌رود، لذا آن‌ها ساکت نمی‌نشینند.

آن زمان، بریتانیای کبیر(به تعبیر خودشان و همان انگلیس خبیث به تعبیر امام‌المسلمین) با عثمانی‌ها جنگ داشت. این‌ها فهمیدند که کجا باید بروند. در جنگ پیروز شدند. سفیر بریتانیای کبیر از آیت‌الله العظمی میرزای بزرگ شیرازیوقت ملاقات گرفت که بیاید و در سامرا، ایشان را ملاقات کند.

وقتی به ملاقات آقا آمد. خودش چند مطلب را نقل می‌کند:

1- خانه، خانه محقری بود، اما چنان این سید ابهت داشت، کأن من در کاخ، پیش پادشاهمان و یا حتی برتر از او هستم. ابهت او مرا گرفت.

2- من به او گفتم: ما مسیحی‌ها می‌دانیم که تولیت این اماکن با شماست (معلوم می‌شود مطالعه داشتند و ایران را هم رصد کرده بودند و می‌دانستند مسیحیان ما، یا همان نصارا، نذر می‌کنند. لذا می‌دانید وقتی آقا جان، حضرت حجت(عج) هم بیایند، اول گروهی که سریع به اسلام می‌پیوندند، همین این‌ها هستند. چون حضرت عیسی‌بن‌مریم هم کنار حضرت حجت هست و اتفاقاً شمایل ایشان هم همین شمایی است که این‌ها الآن درست می‌کنند. خدای متعال خواسته این‌گونه باشد. لذا آن‌ها هم زود می‌گیرند و زود هم متصل می‌شوند. مسیحی‌ها به حضرت ابالفضل هم خیلی ارادت دارند) ما نذر کردیم که اگر در جنگ با عثمانی‌ها پیروز شدیم، برای حرم حضرت ابالفضل خرج کنیم. لذا نذورات را برای شما آوردیم. متولی حقیقی شما هستید و شما باید خرج کنید.

همه تعجب کردند که دیدند میرزای بزرگ آن پول‌ها را از او گرفت و کنار گذاشت. اما بعد فرمودند: من هم شنیدم که شما در جنگ بسیار مجروح دادید. اتفاقاً آن سفیر می‌گوید: من تأیید کردم، ولی بعداً تأمل کردم که میرزا در سامراست، از کجا خبر داشت که مجروحین ما زیاد هستند؟! آن موقع که اینترنت و خبرهای آنلاین نبود. میرزا دست می‌کنند زیر تشکچه‌ای که

نشسته‌اند و چندین کیسه درمی‌آورد و روی پول آن‌ها می‌گذارد و می‌فرماید: این را هم از طرف حضرت ابوالفضل العباس ببرید و مجروحین خود را درمان کنید.

آن سفیر می‌گوید: ما آمدیم میرزا را بخریم، میرزا ما را خرید!

شوار ناتزه، وزیر امور خارجه شوروی سابق بود که بعد رئیس‌جمهور گرجستان شد. در شوروی سابق، نصف دنیا در دستشان بود. او در کاخ کرملین بود که یکی از کاخ‌های بسیار بزرگ است. حالا چنین کسی در جماران و اتاق محقر امام‌آمده بود و خودش می‌گوید: پاهایم می‌لرزید!

تازه امام‌معامه هم نگذاشته بودند و فقط کلاهی بر سر داشتند. وقتی می‌آیند، یک نگاهی به او می‌کنند و او وحشت می‌کند. امام دست هم به او نمی‌دهد و همان‌جا می‌نشیند.

بعد مطلب گورباچف را می‌گوید. امام (ره) می‌فرماید: جواب پیام ما این نبود. ما ایشان را به معنویت دعوت کرده بودیم. ایشان متوجه نشد که ما چه می‌گوییم.

ابهت این است. حالا چرا این ابهت از بین می‌رود؟ پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند که بیان خواهیم کرد.

یا نگاه کنید وقتی پوتین به دیدار امام‌المسلمین می‌آید، می‌گوید: کأن من به ملاقات مسیح رفته! ابهت دین، این است.

علت از بین رفتن ابهت مسلمین

لذا پیامبر در آن روایت فرمودند: زود باشد که ملت‌ها بر شما هجوم آورند، همچون هجوم گرسنگان به ظرف غذا. یکی از آن میان گفت: آیا به علت آن که در آن هنگام شمارمان اندک است، چنین می‌کنند؟ فرمودند: برعکس، تعدادتان بسیار زیاد است اما چونان کف و خاشاک روی سیلاب هستی. خداوند هیبت و شکوه شما را از دل‌های دشمنانتان بر می‌گیرد و در دل‌های شما «وهن» می‌افکند، «و لَيَقْذِفَنَّ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ».

«قَالَ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا الْوَهْنُ؟»، یکی پرسید: ای پیامبر خدا! «وهن» چیست؟ «قَالَ: حُبُّ الدُّنْيَا وَ كَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»، فرمود: دوست داشتن دنیا و ناخوش داشتن مرگ؛ یعنی شما کراهت داشته باشید از این که از دنیا بروید. از مرگ می‌ترسید، می‌ترسید که شما را محاصره اقتصادی کنند و شما را بکشند، لذا خودتان زودتر خودکشی می‌کنید.

ببینید اگر آیت‌الله العظمی میرزای شیرازی آن ابهت را دارد و در عالم تشیع، از عراق تا ایران و ...، مرجع تقلید یکه‌تاز است، پیامش کاخ شاه را هم دگرگون می‌کند، قلیان‌ها شکسته می‌شود و ...؛ برای این است که ایشان حبّ به دنیا نداشته است و در خانه محقری در سامرا زندگی می‌کرد.

امام عظیم‌الشأن را دیدید دیگر، ده جماران را برای سکونت انتخاب کرد. زندگی شخصی امام‌المسلمین هم امروز در دو تا اتاق کوچک است و خدا گواه است زندگی این نائب امام زمان، از زندگی بعضی از مراجع ساده‌تر است، این‌هاست که سبب می‌شود فرد ابهت بگیرد. همین است که وقتی یک کلمه می‌گوید، آن طرفی‌ها می‌دانند که ایشان جدّی است و بسیار ابهت دارد. لذا سریع تسلیم می‌شوند و برخورد خود را تغییر می‌دهند.

بعد حضرت در ادامه می‌فرمایند: «و أنتم في ولاية الائمة الجور» این خیلی جالب است، یعنی حبّ دنیای شما و همچنین کراهت شما از مرگ شما برای همین ائمه جور است. لذا می‌گویند: «التاس على دين ملوكهم».

ما باید تاریخ را مطالعه کنیم، من این را بارها گفتم، ولی تذکارش خوب است، شما نگاه کنید، خیلی دردناک است، وقتی پادشاه اردن، ملک حسین می‌بیند سرطان گرفته و دارد از دنیا می‌رود، برادرش حسن را که ولیعهدش بود، عوض کرد و پسرش، عبدالله را که الآن عبدالله دوم به او می‌گویند، به عنوان ولیعهد قرار داد. او کجا بود؟ در انگلیس، مادرش کیست؟ انگلیسی است. جوان‌های عزیز! حتماً بروید پیگیری کنید، اولین سخنرانی او در اینترنت موجود است و من خودم گوش دادم. اولین سخنرانی ملک عبدالله دارد عربی حرف می‌زند، بلد نیست و به تعبیر عامیانه تیق می‌زند، ولی انگلیسی را مثل بلبل صحبت می‌کند. حالا می‌خواهد حاکم یک کشور عربی شود! یکی از آقایان تحقیق کرد ببیند مادرش کیست، خیلی جالب است مادر او مثل مادر یزید ملعون می‌ماند. مادر یزید، میسونه بود. پدر میسونه، نصارا و مادرش یهودی بود. مادر ملک عبدالله دوم هم که زن ملک حسین بود، مادرش یهودی و پدر او نصاری است.

ببینید اسلام دست چه کسانی افتاده و حکام ممالک اسلامی چه کسانی هستند؟! معلوم است طبق فرمایش پیامبر اکرم، وقتی زیر ولایت ائمه جور رفتید، وهن می‌آید و سبب می‌شود ابهت اسلام از بین برود.

بیعت و مملوک یزید شدن!

من تاریخ کربلا را برایتان آورده‌ام که یک مقداری از آن را بیان کنم. إن شاء الله از فردا شروع می‌کنیم که بگوییم اصلاً یزید ملعون که بود و چه کرد. می‌دانید یکی از کارهایی که یزید ملعون کرد، این بود که وقتی وارد مدینه شد، گفت: باید بیعت کند. عبدالله بن عمر گفت: این چه نوع است؟! مروان گفت: یزید گفته باید بیعت کنید به این که شما مملوک امیرالمؤمنین یزید هستید!

تاریخ الدمشقیه که برای اهل جماعت است، می‌گوید: از بین مردم مدینه، آن‌هایی را که فرماندهانشان اجازه دادند سر زدند و بر گردن بقیه هم یک مهر مملوک بودن زدند، یعنی همه برده یزیدند. ببینید کار مسلمین به کجا رسید؟!

حمله کردند و کشتند و قتل و غارت کردند. خیلی عجیب است، بگذارید من یک مقدار از آن وقایع را از روی کتب تاریخی برایتان بخوانم. ابن‌عساکر می‌نویسد: در سه روزی که دستور داده بودند خون و مال و جان این‌ها برای شما حلال است (مثل همین چیزهایی که الآن وهابیت ملعون می‌گویند)، هزاران زن باردار شدند. به روایت مدائنی که باز برای اهل جماعت است، هزار زن، باردار شدند که ما حالا همین روایت کمترش را می‌گوییم که هزار زن به وسیله سربازان یزید که وارد خانه‌های آن‌ها شدند و یا در کوچه و بازار به این‌ها تجاوز کردند، باردار شدند و نطفه حرام دنیا آمد.

مدائنی بیان می‌کند: یک سرباز وارد خانه یکی از زنان انصار شد. قبلاً بقیه در خانه او ریخته بودند و همه چیز را برده بودند. آن سرباز می‌گوید: دیدم یک نوزادی در بغل آن زن هست. اثاث خانه را گشتم، دیدم چیزی نیست.

گفتم: یک چیزی به من بده.

گفت: به خدا قسم هیچ ندارم، دوستان آمدند و همه چیز را بردند و غارت کردند.

گفتم: من نمی‌دانم یک چیزی بده، طلایی، گردنبندی، چیزی به من بده.

گفت: خدا گواه است هیچ ندارم. کودک به سینه‌اش چسبیده بود و داشت شیر می‌خورد.

گفتم: اگر چیزی ندهی، هم خودت و هم این کودک را می‌کشم.

گفت: می‌دانی این پسر کیست؟ این پسر ابن‌ابی‌کبشه انصاری است - او که یکی از صحابه رسول الله بود که در جنگ هم بسیار شجاع بود. امیرالمؤمنین هم از او بسیار تقدیر می‌کنند که حالا جریانش مفصل است و نمی‌خواهم وارد آن شوم. چون اصل بحث ما چیز دیگری است، علی‌ای حال یکی از انصار و صحابه رسول الله بود -

او می‌گوید: من از زنانی هستم که در بیعت شجره شرکت داشتم و بیعت کردم که من زنا نکنم، دزدی نکنم، فرزند نکشم، بهتان نزنم و ... من به بیعتی که نمودم وفادارم. این کار را نکن، از خدا بترس.

پای کودک را گرفت و کشید. مادر به کودک رو کرد و گفت: پسر جان! اگر چیزی داشتم، حتماً به جای تو می‌دادم، اما هیچ ندارم و این فرد هم رها نمی‌کند. می‌گویند: آن سرباز پای طفل را کشید، در حالی که هنوز آن طفل به پستان مادر چسبیده بود و چنان او را به دیوار زد که مغ سرش روی زمین ریخت!

تاریخ‌نگاران می‌گویند: وقتی بیرون آمد، نصف صورتش سیاه شد و بعدها خودش اقرار کرد و گفت: دلیل این بوده.

عبدالله بن ربیع است، او فرزندزاده ام‌سلمه (همسر پیامبر) است. وقتی گفتند: باید بیعت به عنوان مملوک یزید بودن باشد، گفت: این چه حرفی است می‌زنید؟! این گناه است. به او گفتند: یا بیعت می‌کنی و یا سرت را می‌بریم. سر او را بردند و بدنش را هم قطعه قطعه کردند!

بعد مهری را که آماده کرده بود، آوردند. آن مهر را برداشتند و به بدن قطعه قطعه او زدند و دیگران را هم به صف کردند و این مهر را داغ کرده و به پشت گردن‌هایشان می‌زدند. مانند برده‌ها که داغ می‌زدند.

لذا آن‌ها که به ولایت ائمه هدی تمسک نجستند، این‌طور بودند. هیبت از آن‌ها گرفته می‌شود که هیچ! آخر هم کارش به جایی می‌رسد که ذلیل و خوار می‌شود و دینش را هم از او می‌گیرند. وهن یعنی حبّ به دنیا به سراغشان می‌آید. مثلاً می‌گویند: رهایشان کنید، بگذارید ما را نکشند، بسمان است، بگذارید خوار باشیم و ...

انسان‌هایی گمراه‌تر از حیوان!

لذا علت این که انسان نیاز به امام معصوم دارد، دوری از همین مطالب است. پیروی ما از امام راحل و الآن هم امام‌المسلمین به این جهت است که زمینه‌ساز حکومت امام معصوم شود و إلا اصل، امام معصوم است و مابقی، همگی خادم ایشان هستند و خودشان هم افتخار به خادمی امام می‌کنند. همه بزرگان و اعظم ما، حتی انبیاء عظام، خادم امام هستند.

لذا مهم، امامت است. اگر مردم این را از روز نخست می‌دانستند و از بین نمی‌رفت، تمام بود. خیلی جالب است، جورج جرداق مسیحی یکی کتابی در مورد امام موسی کاظم دارد. این کتاب را مطالعه کنید، البته به زبان عربی است و ترجمه نشده است. در مقدمه کتاب خودش نکاتی را بیان می‌کند، می‌گوید: تمام گرفتاری‌های دنیا برای این است که از روز نخست به این علم مطلق الهی، امام، متصل نشده است. من هم به همین خاطر بود که گفتم: احتمالاً ایشان شیعه بوده و إلا مگر می‌شود کسی این‌گونه حرف بزند، اما شیعه نباشد؟! حالا در تقیّه بوده و یا ...

لذا ایشان در آن کتاب می‌گویند: اگر از روز نخست به دنبال امام رفته بودیم، کار دنیا به این‌جا کشیده نمی‌شد. نمی‌گویند: مسلمان‌ها، بلکه می‌گویند: اصلاً کار دنیا به این‌جا نمی‌کشید که امروز می‌بینیم خونریزی‌ها، جنگ‌ها، کشتارها و ... زیاد است.

یادتان می‌آید همین داعشی‌ها دختر بچه سه ساله را با زنجیر بستند. بعد جلوی دختری که دارد زار زار گریه می‌کند و دست و پاهایش بسته است، پدرش را سر می‌برند! من فیلم این قضیه را که نتوانستم ببینم، یک لحظه عکسش را هم که دیدم، حالم بد شد. این‌ها اصلاً آدم هستند؟! حیوان هم چنین کاری نمی‌کند. قرآن هم فرمود: «کالأنعام بل هم أضلّ».

یک مطلبی در مورد حیوانات بگویم که خیلی جالب است. یکی از اساتید دانشگاه می‌گفت: یکی از دوستان ما به مناسبت کاری که داشت، چند مار افعی برای مطالب پزشکی و ... نگهداری می‌کند. تعدادی خرگوش هم دارند، خرگوش‌ها را در مقابل آن مار می‌گذارند، آن‌ها را می‌بلعد. یک بار خرگوشی را جلوی آن انداختند و او نبلید. تعجب کردند. به ایشان خبر دادند و از دفتر به آزمایشگاه آمد و دید درست است. خرگوش دیگری انداختند، آن را خورد. متوجه شدند که آن خرگوش باردار است، اولش بوده و این‌ها متوجه نشدند، اما آن حیوان فهمیده بود.

ایشان گفت: من خودم نشان گذاشتم ببینم چه می‌شود. وقتی بچه‌هایش دنیا آمدند و از آن حالت ریزی درآمدند و بزرگ شدند، همان خرگوش را جلوی آن مار انداختیم. تا انداختیم، سریع آن را خورد! چون دیگر این‌دفعه باردار نبود. حیوان می‌فهمد، آن وقت این نامردها چنین کاری می‌کنند، «کالأنعام بل هم أضلّ» لذا آدم دیگر تعجب نمی‌کند و باورش می‌شود که وقتی آن دردانه در شام بهانه بابا را کرد، آن نانجیب وقتی شنید، گفت: سر پدرش را برای او ببرید ... تاریخ تکرار می‌شود و الآن می‌بینیم که دست و پای بچه را می‌بندند و جلوی او، سر پدرش را از بدن جدا می‌کنند!

در آن زمان هم چنین اتفاقی افتاد که وقتی از زین‌العابدین (ع) پرسیدند: آقا جان! کجا به شما سخت گذشت؟ فرمودند: «الشام، الشام، الشام». یکی این که در محله یهودی‌ها بودند که من در سال‌های پیش بیان کردم: آن‌ها کسانی بودند که در ابتدا در مدینه بودند. پیامبر به آن‌ها فرمود: خون شما مانند خون ماست و ...، اما آن‌ها خیانت کردند و بعد از مدینه فرار کردند. یک عده از آن‌ها به شام گریختند. حالا منتظر بودند ... زین‌العابدین (ع) می‌فرماید: وقتی ما را از آن محله عبور می‌دادند، آن‌ها از بالای پشت بام آتش بر سر ما می‌ریختند و می‌خندیدند و مسخره می‌کردند که ببینید شما را اسیر کردیم! زین‌العابدین (ع) می‌فرمایند: قسمتی از عمامه‌ام سوخت. بعد آن بی‌حیاها آمدند و گفتند: آیا این دختران و زنان را به کنیزی می‌فروشید؟ خدا محافظ است و آن‌ها نتوانستند کاری کنند، اما در شام خیلی آقا و دیگر اهل بیت را اذیت کردند ...

پانوشته‌ها؛

[۱]. الکافی، ج: ۲، ص: ۱۸.

[۲] . الکافي، ج: ۱، ص: ۳۷۴.

[۳] . عيون الحكم و المواعظ، ص: ۴۴.

[۴] . نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶

[۵] . سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۰۳

[۶] . اصول کافی، ج ۱

[۷] . الملاحم و الفتن : ۴۲۸/۳۰۷.